

عصر الوقت اودانای سلیمان علیه السلام از حق تعالی در حوائت که
اسبان باقیمانده بی برایشه تیر دعا بهدف اجابت رسید اصل سلیمان



اسبان نازی یعنی خوبی اران صد اسب است در صفت و شناخت اسب
که چگونه باید شناخت اسنادان چنین گفته اند که اسب روز جنگ
یک رنگ باید بهترین رنگها که است اول آنکه قرمز روی و دیگر و قوی

و فراخ نشانی و فراخ سینه و فراخ کتف کوتاه پشت و استخوان و دم
کوتاه و دهن فراخ و شکم فراخ سبزه و سیاه چشم و سیاه نور سیاه
و سیاه دم و سیاه سم نقلت که حجاج بن یوسف باین العربیه گفت
که ایسی هر روز برای روز جنگ بخاطر من خوش کن او جواب داد
که محمد مرزبان که ماور وید را بکهار است از را بستان و اسناد آنرا
این فن است از وید پس محمد مرزبان را فرمود گفت اگر برای
جنگ خواهی اسب یکت بگردان باشد اگر شتر مرغدار را خواهی جنگ و اگر
اسب را خواهی مشکلی و اگر بر سبزه و مرغدار را خواهی اسب ابلق باشد
اگر سگدار را خواهی اسب پور باشد و اگر ویدار را خواهی اسب سمنه
باشد و اگر راه زحمت را خواهی اسب کلکون باشد و اگر چکان را خواهی
اسب سرنگ باشد بداند که بهترین از همه اسبان اسب سرنگ باشد

به سپیدی که شیر با هتاپ **بیا** اگر اسپ بکوک می نشان که
 بهوتری با همه موافق افتاده باشد این اسپ می بهاست
 بسیار مبارک و ستوده در هر ملک که باشد اهل ملک و گو
تصویر سفید اسپ تمام سفید باشد



سوار و روز بروز در اعدا طیاره **در صفت دومت**
 و نیم رکاب سپاه که تباری زبان او هم گویند عهد و ان گزیدن

گویند و بختیان مشکى نو پسند رنگ و بگونه ابر سیاه یا بر صورت
 یاه و سیاه یا بر یک کومل باشد اس جانور در عهد نظم
 بسی چون سواد دیده نور سیاهی و نمری از جور حسن بی رنگ
 نشان که همه پورهای موافق اصاده باشد *تصویر سیاه که نام آن یاه و سیاه*



آن است بجا مبارک است و اگر این است بر کوشش چشم خال
 افتد از آن غیر مبارک دانند سوار او در حریف است تعالی بر دهن

و اگر این است

و اگر این اسب خال سفید بر شکم باشد صاحب آن مالک فرزند
 باشد و اگر خال سفید بر پهلوی باشد افتد خوشی و راحت و اگر اینچنان
 کردن اسب واقع شود صاحب آن مالدار و نوکر گردد و اگر بر ساق
 اسب افتد نیز خوب است **سیوم رنگ سرخست تصویر اسب نرنگ که مانند**



این را بوز گویند پند یاران را سون ورن گویند سرخی او مانند **خون**
 سوده یا کل انار یا بلون خون یا رنگ لک لک که انرا سرخی خوانند

آن طور بود **لطم** نیز چون رخفران ما سوده **پا** می کل

انار پیوده **پا** اگر اسب تمام سوز رخسار که تمام پیر نر نهایی

مواقی افتد مبارکت سوار آن بر و چنگ طرما به این نشانها که در پناه

نکور شده است اگر بر سوز افتد همان نیمی **نصویر** زرد نه تمام زرد



چهارم رنگ زرد است که آنرا زرده گویند و سینه و ان او را بن دندان

خوانند زردی باید که بر پشت طلک یا شعله آتش یا مثل زردی که در

آنرا در چل گویند که تمام اعضا بکشد یکپای او سفید باشد یا برکت دیگر
 باشد **اسب** در چل مکر که باشد دشواری از شناسن تراکم معلوم **اسب** **اسب**
 او بود هرگز **اسب** یکپای او که بادا کت **اسب** در مصافی که باشد
 آن معیوب **اسب** کرد و البته هاشم مغلوب **اسب** فصل و در کس سفید
 پیشانی **اسب** بیان یک است و آن این فن گویند **اسب** **اسب** **اسب**



آنرا نیز پسندیده اند اسبی که بکشد باشد و خالهای او برکت دیگر

سرخ و سفید و زرد و سیاه باشند آنرا خمر گویند و این را نیز
 خوب گفته اند **تصویر است که سم سفید باشد و یک پای او بزرگ و یک پای**



اسپی که سم او سفید باشد و یک پای او بزرگ و یک پای او
 بزرگ و یک پای او بزرگ و یک پای او بزرگ و یک پای او بزرگ
و یک پای او بزرگ و یک پای او بزرگ و یک پای او بزرگ
و یک پای او بزرگ و یک پای او بزرگ و یک پای او بزرگ
 اسپی که پال و دم و چشم او سفید باشد چشم و خصله و پوستی

یکسان باشد برای پنج مهنه و آن سه به پنج به چهار به سه که در هر کمال
 است اگر بر نایب باشد واقع شود به پنج دیگر بدون است
 گوشه های دیگر درین گوشه ها این به چهار به سه به دو به یک **است**



یابناشده تفاوتی نیست فصل بدین در معرفت پنجه های
 که اهل تجربه آنرا عیب می شمارند اول پنج قولنج است

که میندوان آنرا کاکدی گویند و راضی طلح حمام قولنج و دوش را
خوانند پس آن قولنج بر سر و دوش ریخته و در میندوان را
در مغل را در آگاه گویند و این هیچ بغایت مدوم باشد و بدترین
آن نه است هر یک که میندوان است و نه است همیشه کینه حال و بر نشان
به آگاه بود و دیگر حای سبها که شکسته اگر واقع شود نامبارک
اگر کسی را چنین آید و دیگر آب بیا لکاه او جمع شود و دیگر در میان
سوراخهای بینی آب باز بر نشانیش اگر هیچ واقع شود نامبارک
و دیگر زیر شمشیرهای آب آنجا که است و آن شود و بر خواره شود
بر بختهاش و بر شانه نش و در سوراخ و فروزش بر آفتاب و ساقها
به ساعد و بر رانها و دنبال چشمها و بر سر مبهما و بر اطراف رخ و دم
محلها که نه کور شد اگر یک پنج یا دو پنج واقع شود آنرا شوم و محبوب و نهند

الکلی